دورنما

دموکراسی زیر شلاق تغییرات جمعیتی

امریکا چطور به پایان می‌رسد؟!

«یونی اپل‌باوم»، سردبیر نشریه امریکایی آتلانتیک

ترجمه: آزاده سادات عطار

دموکراسی به رضایت بازندگان بستگی دارد. بخش اعظمی از قرن بیستم، احزاب و نامزدهای «انتخاباتی» در ایالات متحده امریکا با این باور در انتخابات رقابت می‌کردند که شکست‌های انتخاباتی نه موضوعی دائمی و نه مسئله‌ای غیرقابل تحمل است. روند به این ترتیب بوده که بازندگان نتیجه را می‌پذیرند و دیدگاه‌ها و ائتلاف خود را تغییر می‌دهند و برای مبارزه در انتخابات بعدی اقدام می‌کنند. در این بین، ایده‌ها و سیاست‌ها آن هم گاهی اوقات شورانه، به چالش کشیده می‌شوند. در این مورد مباحثی مطرح شد اما در مجموع، شکست با نابودی سیاسی برابر نبود و در سال‌های اخیر و به‌ویژه اندکی پیش از انتخاب «دونالد ترامپ» رئیس‌جمهور امریکا، شرایط تغییر کرده است.

ترامپ ژوئن گذشته در جریان کمپین انتخاباتی در «اورلاندو» گفت: «دموکرات‌های مخالف ما با دیدگاه افراطی، تحت تأثیر نفرت، تعصب و خشم قرار دارند. آنها می‌خواهند شما را نابود کنند و آنطور که ما می‌دانیم، آنها قصد دارند، کشورمان را به نابودی بکشانند.» اصل مطلب این است که رئیس‌جمهور به هواداران خود گفت که وی همان مانعی است که میان آنها و پرتگاه قرار دارد. در اکتبر، یعنی زمانی که روند پیگیری استیضاح رئیس‌جمهور شدت گرفت، ترامپ در توییتر نوشت: «آنچه در حال رخ دادن است، استیضاح نیست، بلکه کودتاست. تلاش برای ربودن قدرت مردم، رأی آنها، آزادی‌شان، حقی که بنا بر متمم دوم قانون اساسی دارند، مذهب، ارتش، دیوار مرزی و شهروندی ایالات متحده امریکا به عنوان حقی که خدا در اختیار آنها گذاشته است.» او به این ترتیب پیش‌بینی تیره و تاری برای هوادارانش ترسیم کرد با این مضمون: «استیضاح باعث جنگ داخلی می‌شود و شبیه شکافی در ملت ماست که کشورمان هرگز نمی‌تواند (از پیامدهای آن) کمر راست کند.» باید گفت که سخنرانی‌های آخرالزمانی ترامپ برای چنین دوره‌ای مناسب است؛ چراکه بدنه سیاسی (کشور) بیش از هر زمان دیگری در سال‌های اخیر شکننده شده است. در طول ۲۵ سال گذشته، مناطق تحت نفوذ دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان بیش از پیش تحت تأثیر احزاب یاد شده قرار گرفته‌اند. دموکرات‌ها، شهرها و حواشی آنها و جمهوری‌خواهان هم مناطق روستایی و نواحی اطراف حاشیه شهرها را تحت تسلط خود دارند و علاوه بر این، در کنگره هم اختلاف‌ها (میان دو حزب) به یک شکاف بزرگ تبدیل شده است.

به عبارتی وقتی که احزاب از لحاظ دیدگاه‌های جمعیتی و ایدئولوژیک از هم فاصله بگیرند، بیش از پیش با هم دشمن می‌شوند. در سال ۱۹۶۰، کمتر از ۵ درصد از دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان گفته بودند از اینکه فرزندانشان با فردی از حزب مقابل ازدواج کند، ناراحت می‌شوند. اما طبق نظرسنجی اخیر آتلانتیک، امروزه ۳۵ درصد از جمهوری‌خواهان و ۴۵ درصد از دموکرات‌ها از چنین واقعه‌ای ناراحت خواهند شد. این آمار، بسیار بیشتر از درصد مربوط به ازدواج میان نژادها و مذاهب مختلف است، ضمن اینکه به موازات افزایش خصومت، از اعتماد در مؤسسات سیاسی هم کاسته می‌شود. تحقیقاتی که مرکز تحقیقات «پیو» در ماه جولای (۲۰۱۹) انجام داد، مؤید همین مطلب است و نشان می‌دهد که فقط حدود نیمی از افرادی که در این نظرسنجی شرکت کردند معتقدند شهروندان هوادار آنها نتیجه انتخابات را فارغ از اینکه چه کسی پیروز شود می‌پذیرند. این در حالی است که در ایالت‌های مرزی بی‌اعتمادی (به دولت مرکزی) به موضوعی محوری تبدیل شده است و فعالان راست‌گرا در تگزاس و چپ‌گرایان در کالیفرنیا مذاکرات درباره جدایی را از سر گرفته‌اند.

تحقیقاتی که به تازگی، دانشمندان علوم سیاسی در دانشگاه «واندربیلت» و دیگر مؤسسات انجام داده‌اند نشان می‌دهد که هم جمهوری‌خواهان و هم دموکرات‌ها مصرانه می‌خواهند، اعضای حزب مخالف را تحقیر کنند. در این تحقیق آمده است: «اعضای احزاب می‌خواهند به صراحت بگویند که افراد عضو حزب مقابل مانند حیوان‌هایی هستند که از صفات اساسی انسانی بهره‌ای نبرده‌اند.» در چنین شرایطی، شخص رئیس‌جمهور هم علاوه بر تشویق چنین احساساتی، از آنها بهره‌برداری می‌کند. حال آنکه عبور از چنین مرزی خطرناک است. پژوهشگران معتقدند: «تحقیر کردن، می‌تواند به تضعیف ابعاد اخلاقی منجر شود. همان ابعادی که در حالت طبیعی ما را از آسیب رساندن به انسان دیگری بازمی‌دارد.»

اگرچه (امروزه) خشونت حزبی، به میزان قابل توجهی از دیگر ادواری که شکاف حزبی مشهود بود، از جمله اواخر دهه ۱۹۶۰ کمتر است اما شدت گرفتن چنین سخنانی به افراطی شدن برخی از افراد منتهی شده است. «سزار سایوک» یکی از نمونه‌های قرار گرفتن در چنین فضایی است. او که به دلیل هدف قرار دادن چندین دموکرات برجسته با بمب لوله‌ای دستگیر شد، یکی از تماشاگران پروپاقرص شبکه «فاکس نیوز» بود. وکیل وی در دادگاه گفت که موکلش تحت تأثیر سخنان ترامپ درباره سفیدپوستان قرار گرفته بود.

نمونه دیگر این است که اعتراض‌های سیاسی بیشتر در «شارلوت‌ویل» و «ویرجینیا» به خشونت گراییدند یعنی همان مناطقی که اقدامات راست‌گرایان به کشته شدن یک زن جوان منجر شد. در «پورتلند»، «ورگان» و برخی نقاط دیگر جنبش چپ‌گرای «آنتیفا» با پلیس درگیر شد. این موضوع نباید نادیده گرفته شود که خشونت گروه‌های افراط‌گرا زمینه را برای ایدئولوگ‌ها مساعد می‌کند تا دیگر طرف‌ها را بترسانند. عامل این وضعیت چه بوده است؟ به مواردی مانند تأکید بر جهانی‌سازان، اقتصاد فراصنعتی، افزایش نابرابری اقتصادی و چندقطبی کردن رسانه، باید سخنان مخرب رئیس‌جمهور را هم اضافه کرد.

اما بزرگ‌ترین تغییرات، تغییرات جمعیتی خواهند بود. امریکا در حال تجربه دوران گذاری است که شاید هیچ‌کدام از دموکراسی‌های ثروتمند و باثبات آن را تاکنون تجربه نکرده‌اند. گروهی که از لحاظ تاریخی، گروه غالب است، در مسیر تبدیل شدن به اقلیت سیاسی قرار دارد و گروه‌های کوچک وابسته به آنها بر حق مشترک و برابر خود تأکید دارند. اگر سابقه‌ای برای چنین تحولاتی وجود داشته باشد، در ایالات متحده امریکا قرار دارد یعنی همان جایی که انگلیسی‌های سفیدپوست در اولویت و مرزبندی‌های گروه‌های غالب مورد بحث قرار گرفته‌اند.

در حافظه بخش زیادی از امریکایی‌ها اینطور ثبت شده که بیشتر جمعیت این کشور، مسیحی‌های سفیدپوست هستند. حدود یک‌سوم از محافظه‌کاران می‌گویند که در مقایسه با انجیلی‌های سفیدپوست، به دلیل اعتقاداتشان هدف تبعیض‌های بیشتری قرار گرفته‌اند.

اما مسئله مهم‌تری در مقایسه با تغییر، پیش رو قرار دارد. طی دوره‌ای در ربع قرن آتی با توجه به میزان مهاجرت‌ها و تنوع‌های قومی و نژادی، غیرسفیدها اکثریت را در امریکا به خود اختصاص خواهند داد. برای برخی از امریکایی‌ها تغییر می‌تواند دلیلی برای جشن گرفتن باشد و گروهی دیگر هم به آن توجهی نخواهند داشت.

اما آنچه مهم است این است که رئیس‌جمهور در دوره گذار مشکلات سیاسی را به وجود آورده است. در سال ۲۰۱۶ رأی‌دهندگان طبقه کارگر سفیدپوست که معتقد بودند تبعیض علیه سفیدها مشکلی جدی است یا آنهایی که می‌گفتند در کشور خودشان احساس بیگانه بودن را دارند، در مقایسه با دیگرانی که چنین حسی نداشتند، احتمالاً دو برابر بیشتر به ترامپ رأی دادند. دوسوم از رأی‌دهندگان به ترامپ، معتقد بودند که انتخابات سال ۲۰۱۶، نشانگر آخرین شانس برای جلوگیری از افول امریکا بود و آنها به ترامپ به عنوان یک حامی می‌نگریستند.

در سال ۲۰۰۲، «روی تیکسیرا» دانشمند علوم سیاسی و «جان جودیس» خبرنگار، کتابی را منتشر کردند با عنوان «رشد اکثریت دموکرات» که به تغییرات جمعیتی می‌پردازد و به این موضوع اشاره دارد که در کنار جنبش زنان، وجود افراد متخصص و جوانان در شاخه دموکرات‌ها، باعث می‌شود که جمهوری‌خواهان به اقلیت سیاسی تبدیل شوند. در این کتاب، شرایط اکثریتی که رو به رشد است، غیرقابل وصف و اجتناب‌ناپذیر ارزیابی شده است. پس از اینکه «باراک اوباما» رئیس‌جمهور امریکا در سال ۲۰۱۲ بار دیگر انتخاب شد، تیکسیرا با تأکید بیشتر در آتلانتیک نوشت: «اکثریت دموکرات می‌تواند ماندگار شود.» اما دو سال بعد، پس از اینکه دموکرات‌ها در انتخابات میان‌دوره سال ۲۰۱۴ کنار گذاشته شدند، جودیس گفت که اکثریت دموکرات رو به رشد، به سرابی تبدیل شد و حمایت از جمهوری‌خواهان در میان طبقه کارگر، برگ برنده‌ای برای این حزب محسوب می‌شد که درنهایت انتخابات سال ۲۰۱۶ هم تأییدی بر این موضوع بود. به‌مرور، بسیاری از محافظه‌کاران به این نتیجه رسیده‌اند که تیکسیرا اشتباه نمی‌کرد و کاهش جنبه‌های مثبت جمهوری‌خواهان میان رأی‌دهندگان جوان مشهود است و آنها این امید را که می‌توانند در انتخابات پیروز شوند از دست می‌دهند.

> ترامپ حزبش را به بن‌بست رسانده است. حتی اگر فرض کنیم که رئیس‌جمهور امریکا در پی استیضاح از سمت خود برکنار نمی‌شود، (این روند) انتخاب مجدد وی را تحت تأثیر قرار خواهد داد، اما شکست رئیس‌جمهور باعث می‌شود که هواداران وی مطمئن شوند که تغییرات جمعیتی به ضرر آنها تغییر کرده است. چنین ترسی، بزرگ‌ترین تهدیدی است که دموکراسی امریکایی با آن مواجه است

حزب جمهوری‌خواه با ترامپ، بیشتر از یک دولت واقعی به صورت یک دولت موقت رفتار کرده است یعنی به (دولت ترامپ) به دیده نوعی توقف نگریسته می‌شود که روند افول را کند می‌کند. تاریخ امریکا مملو از نمونه‌هایی از این دست است و این وضعیت برخی اوقات دلپذیر، بیشتر وقت‌ها تلخ و برخی مواقع توأم با خشونت صورت می‌گیرد؛ چراکه ائتلاف‌های حزبی در امریکا دائماً در حال تغییر هستند و با محورهای جدید هماهنگ می‌شوند ضمن اینکه رقبای دیروز به متحدان امروز تبدیل می‌شوند.

اما گاهی این روند به‌خوبی پیش نمی‌رود. ترامپ حزبش را به بن‌بست رسانده است. حتی اگر فرض کنیم که رئیس‌جمهور امریکا در پی استیضاح از سمت خود برکنار نمی‌شود، (این روند) انتخاب مجدد وی را تحت تأثیر قرار خواهد داد، اما شکست رئیس‌جمهور باعث می‌شود که هواداران وی مطمئن شوند که تغییرات جمعیتی به ضرر آنها تغییر کرده است. چنین ترسی، بزرگ‌ترین تهدیدی است که دموکراسی امریکایی با آن مواجه است.

«آدام پرزورسکی» دانشمند علوم سیاسی که درباره دموکراسی‌ها در شرق اروپا و امریکای لاتین تحقیق کرده، معتقد است که برای بقای نهادهای دموکراتیک، باید به همه طرف‌های سیاسی این فرصت داده شود تا در رقابت در زمینه منافع و ارزش‌ها پیروز شوند. وی همچنین بر این باور است که آنها (نهادها) باید اقدامات دیگری انجام دهند که دارای اهمیتی مشابه آنچه ذکر شد، باشد و آن این است که آنها باید حتی شکست خوردن تحت دموکراسی را در مقایسه با آینده غیردموکرات، جذاب‌تر نشان دهند.

محافظه‌کاران با وجودی که در شرایط کنونی کاخ‌سفید، سنا و بسیاری از نهادهای دولتی را در اختیار دارند، این باور را که بتوانند در انتخابات پیش رو پیروز شوند، از دست می‌دهند. آنها معتقدند که این شکست‌های انتخاباتی که می‌تواند نابودی آنها را به دنبال داشته باشد، نگران‌کننده‌تر هستند. فروپاشی خط مشی اصلی حزب جمهوری‌خواه در مواجهه با پدیده «ترامپیسم» به یکباره محصول شرایطی خاص و بازتاب پاره‌ای از مسائل است. «دانیل زیبلات» دانشمند علوم سیاسی در تازه‌ترین مطالعات خود به این نتیجه رسیده است که عامل کلیدی، قدرت یا شخصیت حزب چپ یا قدرت‌هایی که به تحقق دموکراسی بیشتر منجر می‌شوند، نیست بلکه بیشتر به قابلیت بقای راست میانه بستگی دارد. یک حزب راست میانه قدرتمند می‌تواند مانعی برای جنبش‌های راست‌گرای افراطی باشد و جلوی افراط‌گرایان را در حمله به ساختار سیاسی بگیرد و این را هم باید در نظر داشت که حزب چپ از اقتدارگرایی در امان نیست. برخی از اقدامات بسیار منفی افراط‌گرایانه در قرن بیستم را رژیم‌های تمامیت‌خواه چپ‌گرا مرتکب شده‌اند.

> گروهی که از لحاظ تاریخی، گروه غالب است، در مسیر تبدیل شدن به اقلیت سیاسی قرار دارد و گروه‌های کوچک وابسته به آنها بر حق مشترک و برابر خود تأکید دارند. اگر سابقه‌ای برای چنین تحولاتی وجود داشته باشد، در ایالات متحده امریکا قرار دارد یعنی همان جایی که انگلیسی‌های سفیدپوست در اولویت و مرزبندی‌های گروه‌های غالب مورد بحث قرار گرفته‌اند

اما احزاب راست‌گرا معمولاً افرادی را شامل می‌شوند که از برخورداری از قدرت و موقعیت در جامعه لذت می‌برند و می‌تواند شماری از سران و افراد بانفوذ در زمینه بازرگانی، مقامات نظامی، قضات و دولتمردان را دربربگیرد؛ همان افرادی که دولت به وفاداری و خدمات آنها نیاز دارد. زیبلات به این نتیجه رسید که اگر گروه‌هایی که به صورت سنتی، جایگاه‌های ممتاز را دوست دارند ببینند در جامعه‌ای دموکرات‌تر، آینده‌ای بهتر دارند در این صورت به دموکرات‌ها می‌پیوندند اما اگر نیروهای محافظه‌کار به این نتیجه برسند که سیاست‌های انتخاباتی برای همیشه آنها را از دولت خارج می‌کنند در این صورت احتمال دارد که دموکراسی را رد کنند.

زیبلات به آلمان در دهه ۱۹۳۰ میلادی اشاره می‌کند که فاجعه‌بارترین فروپاشی دموکراسی در قرن بیستم در آن دوران و در این کشور رخ داد. یعنی زمانی که سرنوشت دموکراسی در دستان محافظه‌کاران قرار داشت. به عبارتی، جایی که راست میانه قدرت بگیرد، می‌تواند از منافع پیروان خود حمایت کند و جنبش‌های افراط‌گرایانه بیشتری را از بین ببرد. در آلمان زمانی که احزاب راست میانه تضعیف شدند، ضعف آنها به عاملی راهبردی در زمینه فروپاشی دموکراسی تبدیل شد.

البته فجیع‌ترین فروپاشی دموکراسی در قرن نوزدهم در امریکا رخ داد. در آن زمان سفیدپوستانی که رأی می‌دادند از افول قدرت خود ناشی از تنوع قومی وحشت داشتند. برده‌داری در جنوب در اوایل دوران جمهوریت، قدرت بی‌توازنی را تجربه می‌کرد. شماری از نخستین رؤسای جمهور امریکا به غیر از آنهایی که اسمشان آدامز بود، برده‌دار بودند. ۱۲ نفر از نخستین وزرای خارجه این کشور هم از اهالی ایالت‌هایی بودند که برده‌داری در آن مناطق قانونی بود. کنگره‌ای که جنوبی‌ها بر آن تسلط داشتند، از قدرت به عنوان دارایی برای تحقق اهداف خود استفاده می‌کرد. مجموع این موارد نشان می‌دهد، اینکه آیا ساختار سیاسی امریکا بدون شکنندگی بیشتر می‌تواند ادامه دهد، احتمالاً به انتخاب‌های راست میانه بستگی دارد.

سیاست‌ها در اوایل جمهوریت امریکا، واقعی و پرشور بود که به وسیله منافع ضربدری هدایت می‌شد، اما وقتی که ایالات شمالی به صورت رسمی برده‌داری را ممنوع کردند و این پدیده در غرب گسترش یافت، میان ایالاتی که از کار آزاد حمایت می‌کردند و آنهایی که منافعشان به صورت مستقیم در گرو کار برده‌ها بود، تنش‌های مقطعی رخ داد. اوایل قرن نوزدهم، ساختار جمعیتی به روشنی به سمت ایالت‌های آزاد بود؛ یعنی جایی که جمعیت به‌سرعت رو به افزایش داشت. شمار مهاجران به منظور یافتن شغل در کارخانه‌های شمال و سکونت در مزارع غرب میانه، در حاشیه اقیانوس اطلس افزایش یافت. با پایان جنگ داخلی، افرادی که جای دیگری متولد شده بودند، ۱۹ درصد از جمعیت ایالات شمالی را تشکیل می‌دادند و این رقم درباره ایالات جنوبی فقط ۴ درصد بود. نخستین تحرک در مجلس نمایندگان به عنوان دموکرات‌ترین نهاد دولت امریکا به چشم خورد و جنوب هم در اقدامی قاطع تلاش کرد تا هرگونه موردی که به برده‌داری مربوط می‌شود را از دادخواست‌ها و سخنرانی‌ها حذف کند.

در سال ۱۸۳۶، نمایندگان جنوبی کنگره و هم‌پیمانان آنها قانونی اجباری را وضع کردند که طبق آن، ارائه هرگونه دادخواستی را که اشاره فراوانی به موضوع برده‌داری کرده بود به مدت ۹ سال ممنوع می‌کرد. در سال ۱۸۴۵، سخنرانی‌ای که «جاشوا گیدینگز» نماینده اوهایو علیه برده‌داری ایراد کرد، چنان «جان داوسن» از لوئیزیانا را خشمگین کرد که او اسلحه کمری‌اش را به دست گرفت و گفت که می‌خواهد همکارش را بکشد.

امروزه حزب جمهوری‌خواه مورد حمایت مسیحی‌های سفیدپوست است و برای جنگی شکست‌خورده مبارزه می‌کند. (برای این حزب) در دادگاه عالی و سنا شکست ممکن است مدتی به تعویق بیفتد اما نمی‌توان آن را برای همیشه به تأخیر انداخت. ضمن اینکه اقدام ترامپ مبنی بر کند کردن روند مهاجرت، واکنش افکار عمومی را علیه محدودیت‌هایی که وی می‌تواند اعمال کند به دنبال داشت. سال ۲۰۱۵ و پیش از این موضع‌گیری‌های ترامپ، کمتر از یک‌چهارم امریکایی‌ها تصور می‌کردند که مهاجرت قانونی باید افزایش یابد. امروزه بیش از یک‌سوم امریکایی‌ها چنین دیدگاهی دارند. علاوه بر این، هرچه ترامپ پیشنهادهای بیشتری در زمینه مهاجرت می‌دهد، احتمال تصویبشان کمتر می‌شود. شرایط به گونه‌ای است که برای یک پوپولیست، ترامپ به میزان قابل ملاحظه‌ای نامحبوب است اما هیچ‌کس نباید از این موضوع احساس آرامش داشته باشد؛ چراکه ترامپ هرچه بیشتر مخالفان خود را تحریک کند به همان میزان هواداران وی هم بیشتر نگران می‌شوند. وقتی که دوره ریاست‌جمهوری ترامپ به پایان برسد، جمهوری‌خواهان، خیلی زود در برابر همان انتخابی قرار می‌گیرند که پیش از قدرت گرفتن وی با آن مواجه بودند. در سال ۲۰۱۳، سران این حزب مسیری که پشت سر آنان قرار داشت را به‌روشنی می‌دیدند و از جمهوری‌خواهان می‌خواستند تا رأی‌دهندگان با پیشینه‌های متفاوت که با دیدگاه‌های این حزب نزدیک هستند را جذب کنند. ترامپیسم، ایده‌های محافظه‌کاران را به سمت ملی‌گرایی قومی سوق می‌دهد و اگر ترامپیسم پس از خروج ترامپ از کاخ سفید هم ادامه داشته باشد در این صورت دموکراسی ما هم آسیب خواهد دید.

امریکا به دنبال ناامنی در عراق، لبنان و ایران است

پروژه آشوب در مثلث مقاومت

روح‌الله صالحی

همزمانی ایجاد آشوب در عراق، لبنان و متعاقب آن حمایت از آشوب‌های اخیر ایران، امری اتفاقی نیست بلکه یک سناریوی از پیش طراحی شده از سوی امریکا و سعودی‌ها با هدف درهم شکستن انسجام و اقتدار محور مقاومت است.

امریکا و اذنابش که در سال‌های اخیر مقابل ایران و همپیمانانش شکست‌های سنگینی را متحمل شده‌اند و از طریق جنگ نتوانسته‌اند در برابر محور مقاومت موفقیتی کسب کنند، برنامه دیگری را جایگزین گزینه‌های نظامی کرده‌اند. شکست در سوریه به‌رغم هزینه‌های هنگفت، مقامات واشنگتن را به این جمع‌بندی رسانده است که تضعیف مقاومت با رویارویی مستقیم امکان تحقق ندارد بلکه باید مسیرهای دیگری را که کم‌هزینه‌تر هم باشد، پیگیری کنند. بی‌ثبات‌سازی، ناامنی و آشوب اسم رمز جدید پروژه‌هایی هستند که جبهه عبری-عربی-غربی برای مقابله با محور مقاومت طراحی کرده است. اعتراضات در کشورهای عراق و لبنان که نزدیک به دو ماه است شروع شده و به گفته رسانه‌ها و مقامات این کشورها، از سوی امریکا و رژیم سعودی هدایت می‌شود، برای جبران شکست‌هایی است که از مقاومت در منطقه خورده‌اند.

افزایش قدرت موشکی حزب‌الله در لبنان و قدرت‌گیری بسیج مردمی موسوم به حشدالشعبی در عراق و اتصال محور تهران، بغداد، دمشق، بیروت به یکدیگر، تهدید جدی برای واشنگتن و تل‌آویو است و تلاش می‌کنند از اتصال این محور قدرتمند جلوگیری کنند. امریکا، رژیم صهیونیستی و عربستان سعودی برای مقابله با محور مقاومت، شمشیر خود را از رو بسته‌اند و با موج‌سواری روی اعتراضات در لبنان، عراق و ایران، مردم این کشورها را سپر انسانی قرار داده و در راستای تحقق نقشه‌های هدفمند خود سودجویی می‌کنند.

نوک پیکان به سمت حزب‌الله

بی‌تردید مسئله بی‌ثبات کردن لبنان، با هدف مقابله با قدرت حزب‌الله در این کشور انجام می‌شود. سناریوی ناامن‌سازی لبنان در حالی انجام می‌شود که گروه‌های مقاومت در انتخابات سال گذشته لبنان بیشترین کرسی‌های پارلمان را کسب کردند و جایگاه حزب‌الله در بدنه سیاسی و اجتماعی لبنان تقویت شده است. مثلث غربی-عربی-عبری از قدرت‌گیری حزب‌الله در لبنان به‌شدت نگران هستند و به هر ابزاری متوسل می‌شوند تا بتوانند جایگاه این جنبش را تضعیف کنند؛ چراکه به‌زعم امریکایی‌ها و مقامات صهیونیستی، حزب‌الله به عنوان بازوی قدرتمند ایران در منطقه به شمار می‌رود که باید قطع شود. در برهه کنونی که بحران سوریه رو به اتمام است و به‌زودی طومار تروریست‌ها در این کشور برچیده می‌شود، اسرائیلی‌ها از بازگشت مجدد نیروهای حزب‌الله به لبنان که تجارب بسیاری در جنگ سوریه کسب کرده‌اند، احساس خطر می‌کنند و به همین دلیل سعی دارند تا با ناامن‌سازی لبنان، نگذارند حزب‌الله به سمت سرزمین‌های اشغالی متمرکز شود.

> امریکا، رژیم صهیونیستی و عربستان سعودی برای مقابله با محور مقاومت، شمشیر خود را از رو بسته‌اند و با موج‌سواری روی اعتراضات در لبنان، عراق و ایران، مردم این کشورها را سپر انسانی قرار داده و در راستای تحقق نقشه‌های هدفمند خود سودجویی می‌کنند

تضعیف حزب‌الله در لبنان سبب می‌شود تا امنیت مرزهای اسرائیل بیشتر تضمین شود و ایجاد آشوب بهترین سناریوی ممکن برای رسیدن به این هدف است. واشنگتن، تل‌آویو و ریاض می‌دانند که از کنترل خارج شدن اعتراضات در لبنان سبب می‌شود تا حزب‌الله وارد عمل شود و آن زمان می‌توانند نقشه خود را که همان قرار دادن نیروهای مقاومت در برابر مردم لبنان است، عملی کنند و با موج‌سواری روی این موضوع، جنجال رسانه‌ای علیه حزب‌الله به راه انداخته و فشارهای بین‌المللی را علیه این جنبش افزایش دهند.

اگر لبنان درگیر فرقه‌گرایی شود، توجه حزب‌الله و ارتش این کشور به مسائل داخلی و تأمین امنیت متمرکز خواهد شد و این به نفع صهیونیست‌ها است تا بتوانند از این مسئله به نفع خود بهره‌برداری کنند. هرچقدر ناامنی در کشورهای همسایه فلسطین اشغالی تشدید شود، امنیت رژیم صهیونیستی هم به همان اندازه تضمین خواهد شد. استعفاهای مکرر سعد حریری، نخست‌وزیر سابق لبنان در دو سال گذشته که دستور آن از اتاق فکر ریاض و واشنگتن صادر می‌شود، همچنین خروج سرمایه‌های عربستان و امارات از بانک‌های لبنان، بیانگر این است که عربستان و امریکا به دنبال اجرای پروژه بی‌دولت‌سازی در لبنان هستند تا مهره‌های خود در لبنان را روی کار بیاورند و بتوانند در بدنه دولت نفوذ کنند. بنابراین، نوک پیکان اعتراضات مردمی در لبنان به سمت حزب‌الله و گروه‌های ائتلافی با آن هدایت می‌شود تا غرب نقشه چندین ساله در خلع سلاح حزب‌الله را عملیاتی کند.

مقابله با حشدالشعبی

اگر زمانی تنها حزب‌الله به عنوان شاخه‌ای از محور مقاومت در برابر اسرائیل قدرت‌نمایی می‌کرد اکنون درخت مقاومت در همه جای منطقه ریشه دوانده است و هسته‌های قوی مقاومت در عراق و یمن هم سر برآورده‌اند. حشدالشعبی عراق که سابقه تأسیس آن به پنج سال پیش می‌رسد اکنون به عنوان جدی‌ترین تهدید برای امریکا و متحدانش تبدیل شده است. مقامات کاخ سفید مدعی هستند که حشدالشعبی تحت حمایت ایران قرار دارد و به‌شدت با قدرت‌گیری این گروه در عراق مقابله می‌کند. تلاش امریکا برای کنار زدن حشدالشعبی درحالی است که این گروه نقش مهمی در آزادسازی شهرهای عراق در برابر تروریست‌های داعش داشت و الان به عنوان یکی از ارکان نیروهای مسلح این کشور به شمار می‌رود. امریکا، عربستان و اسرائیل از تبدیل شدن حشدالشعبی به مدلی مانند حزب‌الله نگران هستند و همه توان خود را برای جلوگیری از این مسئله به‌کار گرفته‌اند.

هدایت اعتراضات و سوق دادن توجه معترضان از مسئله معیشت به سمت مقابله با حشدالشعبی، با هدف منحرف کردن نگاه گروه‌های مقاومت از انتقام‌گیری از امریکا و اسرائیل به آشوب و خشونت در داخل انجام شده است.

کاملاً آشکار است که امریکا با صحنه‌گردانی اغتشاشات در عراق به دنبال سرنگونی دولت عادل عبدالمهدی، نخست‌وزیر این کشور است و در تحقق این توطئه از تشکیلات بعثی‌ها و تروریست‌های تکفیری که هنوز در عراق نفس می‌کشند، استفاده می‌کند. اعتراضات اخیر عراق که این روزها به خاطر تحرکات امریکا و عربستان جنبه خشونت و آشوب به خود گرفته است، از مطالبات اقتصادی به مطالبات سیاسی تغییر یافته است. عربستان و امارات به عنوان پیاده‌نظام واشنگتن در منطقه، هزینه‌های بسیار زیادی صرف کرده‌اند تا احساسات معترضان عراقی را تحریک کنند. ریاض و ابوظبی با اتهام‌زنی‌ها و معرفی کردن ایران به عنوان عامل بدبختی عراقی‌ها، به دنبال برافروختن آتش خشم مردم عراق علیه ایرانی‌ها هستند. شعارهای ضدایرانی از سوی برخی نفوذی‌ها در اعتراضات لبنان و عراق نشان می‌دهد که امریکا و رژیم صهیونیستی و سعودی‌ها از لایه‌های زیرین هرم مقاومت نقشه شوم خود را آغاز کرده‌اند تا پایه‌های این محور را به لرزه درآورند.

ایران هدف اصلی پروژه

اگرچه امریکا، اسرائیل و عربستان، آشوب علیه محور مقاومت را از عراق و لبنان کلید زده‌اند، اما هدف اصلی مثلث شرارت مقابله با قدرت‌گیری و نفوذ منطقه‌ای ایران است که به تهدید جدی برای منافع غرب و شرکای صهیونیستی و ارتجاع عرب تبدیل شده است. از زمان انقلاب اسلامی که پای امریکایی‌ها از ایران بریده شد، توطئه و راه‌اندازی آشوب برای تغییر نظام سیاسی همواره به عنوان یکی از گزینه‌های روی میز مقامات کاخ سفید بوده است و این مسئله در سال‌های اخیر و با آمدن دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور امریکا بیش از هر زمان دیگری در کانون توجه واشنگتن قرار گرفته است. ایجاد فتنه و جنگ‌افروزی حربه‌ای است که امریکا و عمال آن از سال‌ها پیش علیه ایران در منطقه به راه انداخته‌اند؛ چراکه آشوب تنها گزینه‌ای است که پیش روی غرب در برابر ایران قرار دارد و همه راه‌های نفوذ به ایران بسته شده است. امریکا که از به‌کارگیری گزینه نظامی و جنگ مستقیم با ایران واهمه دارد، درصدد است تا نفوذ آن در منطقه را کاهش داده و با ایجاد آشوب در داخل کشور، برنامه‌های خود را به پیش ببرد. سعودی‌ها که در رقابت گسترده با ایران به دنبال موازنه‌سازی هستند، تلاش می‌کنند محور مقاومت در منطقه را متزلزل کرده و نفوذ آن را کاهش دهند تا به‌زعم خود تهران را از موضع قدرت به پایین بکشند و زمینه را برای مذاکرات مجدد و امتیازگیری‌ها در برنامه هسته‌ای و موشکی فراهم کنند.

حمایت همه‌جانبه از آشوب‌های اخیر ایران و تلاش برای منحرف کردن اعتراضات مسالمت‌آمیز به سمت اغتشاش و ناامنی نشان می‌دهد که امریکایی‌ها بار دیگر برای براندازی نظام سیاسی در ایران دندان تیز کرده‌اند. امریکا و متحدان اروپایی آن بر این باورند که تحریم‌ها و فشار حداکثری علیه ایران نتیجه داده است و مردم تحت فشار اقتصادی هستند و این مسیر باید ادامه داشته باشد. امریکا در حالی سنگ حمایت از معترضان ایرانی را به سینه می‌زند که در ۴۰ سال گذشته با انواع تحریم‌ها، معیشت مردم را هدف گرفته و ترامپ بارها ملت ایران را تروریست خطاب کرده است. امریکایی‌ها سعی می‌کنند با به راه انداختن آشوب و ایجاد بی‌ثباتی، ایران را از درون دچار ضعف کرده و توجه آن را از مسائل منطقه‌ای به امور داخلی برگردانند. محور عبری-عربی-غربی سعی دارد روابط بین تهران، بغداد، بیروت را تضعیف کند و هدف اصلی نیز هراس این محور از اقتدار و انسجام مقاومت بوده است.

به‌رغم استفاده غرب و شرکایش از ابزارهای خود برای ضربه زدن به محور مقاومت، اما اعضای مقاومت همواره توانسته‌اند در برابر حربه‌ها و توطئه‌های طراحی شده غرب و متحدانش به پیروزی برسند و اکنون ایران و همپیمانانش در اوج قدرت و انسجام قرار دارند و ابزارهای امریکا و اسرائیل هرچقدر هم قوی باشد، نمی‌تواند خللی در آن ایجاد کند.